

بررسی روایات صحیحین درباره شخصیت رسول اکرم *

محمدحسین شریفی **

چکیده

در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم متأسفانه روایاتی راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به هیچ عنوان با قرآن و روایات معتبر فریقین سازگاری ندارد. در این روایات آمده است که آن حضرت تحت تأثیر سحر و قوه خیال بوده و در بخشی از این روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فراموشکار، فحش دهنده، لعنت کننده بر مسلمانان و مؤمنان و همچنین آزار دهنده به آنان معرفی کرده است. این مقاله ضمن طرح این روایات به بررسی و نقد آنها می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، روایات، صحیحین، قرآن.

* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۴ تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۲۳

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث مدرسه عالی امام خمینی رحمته الله علیه، قم.

شخصیت پیامبر اکرم ﷺ شخصیتی است مخاطب به خطاب «لولاک»، «خلق عظیم»، «سراج منیر»، «شاهد» و «مبشر» و «نذیر»، جامع همه کمالات و نیکیها، کامل‌ترین انسان و برترین اسوه بشریت و احیاکننده همه ارزشها و فضیلتها. به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب:

پیامبر اعظم ﷺ، مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ درخشان‌ترین عالم موجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده است؛ علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با دوراندیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی سیاسی، از جمله ویژگیهای پیامبر اعظم است.

برای شناخت شخصیت و منزلت پیامبر اعظم ﷺ، پیامبر مرسلی که امسال به نام مبارک او مزین شده، ابتدا باید از خالق او و از کتاب قرآن، که بر قلب او نازل شده است، بهره جست. قرآن کریم کامل‌ترین صفات و بالاترین ارزشها را برای آن حضرت ﷺ بیان فرموده است و این کتاب عظیم مملو از صفات و فضائل آن پیامبر اعظم ﷺ است.

اما متأسفانه در صحیح بخاری و صحیح مسلم که در نزد اهل سنت، بعد از قرآن کریم، صحیح‌ترین کتاب هستند، قیافه و سیمای روحانی و معنوی آن حضرت خدشه‌دار شده و شخصیت و مقام آن حضرت از حد یک انسان عادی هم پایین‌تر آمده و از این طریق ضربه جبران ناپذیری به اسلام وارد شده است. لذا به عنوان دفاع از حریم نبوت آن حضرت، بر خود لازم دانستم که در حد وسع بعضی از احادیث این دو کتاب را مورد بررسی قرار دهم و مردود بودن آنها را از نگاه قرآن و احادیث دیگر صحیحین، اثبات کنم.

رقص و موسیقی در حضور پیامبر

برای توجیه نمودن رقص و موسیقی که در دوران امویان بسیار مشهور شده بود، بخاری در صحیحش در «کتاب النکاح» از بشر بن مفضل و او از خالد بن ذکوان نقل کرده که گفته است: ربیع دختر معوذ بن عفرأ گوید:

وقتی مجلس عقد من بود، پیامبر وارد شد و همان‌گونه که شما نشستید، او هم بر فرش نشست. کنیزکائی داشتیم که مشغول نواختن بر تار و تنبور بودند و درباره کشته شدن پدراتم در روز بدر نوحه‌سراییی می‌کردند که ناگهان یکی از آنان گفت: و در میان ما پیامبری هست که از فردا خبر دارد. پس پیامبر فرمود: این سخن را رها کن و شعرهایت را بخوان!!!!

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

همچنین بخاری و مسلم از عایشه نقل می کنند که می گوید:

پیامبر بر من وارد شد، در حالی که دو کنیز نزد من نشسته بودند و مشغول خواندن ترانه‌ای هیجان‌انگیز بودند؛ پس او بر رختخواب دراز کشید و رویش را برگرداند. ناگهان ابوبکر وارد شد، از من عصبانی شد و گفت: تنبور شیطان را کنار رسول الله آورده‌ای؟ پیامبر به او گفت: رهایشان کن! و وقتی او متوجه نبود، به آن دو کنیز اشاره کردم که بیرون بروند و آنها بیرون رفتند.

همچنین عایشه گوید: روز عید بود و سودانیه‌ها مشغول بازی با سپر و خنجر بودند. از رسول الله ﷺ می پرسیدم: آیا می شود به آنها نگرست؟ فرمود: مگر میل داری نگاه کنی؟ گفتم: آری! او مرا به پشت خود گرفت، در حالی که صورتم روی صورتش بود، و می گفت: فرزندان (وفده) آرام‌تر! وقتی خسته شدم گفت: کفایت کرد؟ گفتم: آری! گفت: حالا برو!!!^۱

در روایت دیگری نیز از عایشه چنین نقل شده است:

روز عید بود، و چند تن از مردمان سرزمین حبشه به شادمانی و رقص مشغول بودند. اینان به مسجد آمده بودند و طبق رسوم خاص خود رقص شمشیر می کردند. من از پیامبر درخواست کردم، و یا اینکه خود آن حضرت پیشنهاد کرد: آیا مایلی رقص و شادمانی اینها را مشاهده کنی؟ و من اظهار تمایل کردم و جواب مثبت دادم. پیامبر ﷺ مرا به دوش گرفت!! و در حالی که صورت من به صورت او بود، مشغول تماشای داخل صحن مسجد و رقص شمشیر حبشیان شدم. آنها رقاصی می کردند و من تماشا می نمودم، و پیامبر مکرر می فرمود: ای حبشی زادگان مشغول باشیید. این صحنه آن قدر ادامه یافت، و من همچنان بر دوش پیامبر بودم تا آن هنگام که خسته و ملول شدم. پیامبر ﷺ که خستگی مرا احساس کرد گفت: آیا برایت کافی شد؟ گفتم: بلی! فرمود: پس برو^۲

باز از عایشه نقل شده است:

روزی حبشیها در مسجد بازی می کردند. رسول خدا ﷺ در بیرون در حجره من قرار داشت و با عبای خویش مرا می پوشانید، تا من رقص و بازی آنان را تماشا کنم. عایشه اضافه می کند: پیامبر ﷺ به جهت تماشا کردن من آن قدر ایستاد تا خود من خسته شدم و برگشتم. شما هم مانند پیامبر ﷺ قدر دختران جوان خود را که به بازی علاقه بسیار دارند بدانید و به آنان مهر ورزید.^۳

همچنین بخاری از انس بن مالک چنین نقل می کند:

پیامبر ﷺ زنان و کودکانی را دید که از مجلس عروسی بازگشته بودند. آن حضرت با خرسندی و شتابان آمد و به آنها گفت: خدا می داند شما محبوب‌ترین مردم نزد من هستید!!^۴

بررسی روایات جعلی

اکنون لازم است به بررسی در این احادیث بپردازیم.

غنا و موسیقی از نظر قرآن

در قرآن مجید، خداوند متعال در آیات متعدد غنا و موسیقی را زشت دانسته و آن را کار شیطان و وسیله گمراه کننده معرفی کرده است. خداوند می‌فرماید:

و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل به عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هدوا اولئك لهم عذاب مهین^۶

از ابن مسعود سؤال نمودند: منظور از لهو الحدیث چیست؟ در پاسخ گفت: «به خدا سوگند همان خوانندگی و موسیقی است.» و بنا به نقل دیگری گفت: «منظور از لهو الحدیث، غنا و خوانندگی و گوش دادن به آن است؛ سوگند به آن خدایی که جز او خدایی نیست.» ابن عباس و دیگر مفسران بزرگ اسلام نیز آیه فوق را به همین شکل تفسیر کرده‌اند.^۷

در تفسیر آیه شریفه «واستغفر من استطعت منه بصوتك»^۸ که خداوند خطاب به شیطان می‌فرماید: «هر کدام از آنها را می‌توانی با صدایت تحریک کن...»، عبدالله بن مسعود می‌گوید: مراد از صدای شیطان در این آیه آواز خوانی و موسیقی است. ابن عباس و مجاهد هم «صدای شیطان» را در این آیه غنا و آلات موسیقی معنا کرده‌اند.^۹

غنا و موسیقی از نظر روایات

در کتب حدیثی فریقین، در حرمت غنا و موسیقی روایات بسیاری وارد شده است که ما به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می‌کنیم:

۱. انس بن مالک از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: خداوند مرا رحمت و هدایت برای جهانیان فرستاده و مرا فرستاده است تا وسایل موسیقی و کارهای دوران جاهلیت را از بین ببرم.^{۱۰}
۲. امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: از امت من عده‌ای مسخ گردیده، میمون می‌شوند و عده دیگر خوک می‌گردند (صفات و خصوصیات این دو حیوان در آنان پیدا می‌شود) و عده دیگر به زمین فرو می‌روند و عده دیگر به طوفانهای شدید مبتلا می‌گردند. و علت این بلاها عملی است که مرتکب خواهند گردید: شرب خواری، پوشیدن لباسهای حریر و علاقه به زنان خواننده و آلات موسیقی.^{۱۱}

۳. ابن ماجه در سنن خود از مجاهد نقل می‌کند که گفته است:

من با عبد الله بن عمر بودم. صدای طبلی به گوش وی رسید. انگشت خود را به گوش فرو برد و از آن محل دور گردید و این کار را

طهری

سه بار تکرار نمود تا از محل صدا کاملاً دور شد. آن گاه گفت: رسول خدا ﷺ هم چنین کرد.^{۱۲}

حدیث دیگری در همین مضمون در سنن ابی داود نیز نقل گردیده است.^{۱۳} سعید بن منصور، احمد، ترمذی، ابن ماجه و ابن ابی الدنيا در نکوهش لهو و لعب و ابن حریره، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی از ابی امامه از پیامبر ﷺ روایت کرده اند که فرمود: «کنیزان خنیانگر را نخرید و نفروشید و نیاموزید. در تجارت آنها خیری نیست و بهایشان حرام است.»
آیه «و من الناس من یشتري هو الحدیث لیضل به عن سبیل الله بغیر علم»^{۱۴} در همین باب نازل شده است.^{۱۵} ابن ابی الدنيا و ابن مردویه از طریق عایشه حدیث را به صورت مرفوع، این گونه آورده اند:

قال رسول الله ﷺ ان الله تعالى حرم القینة و بیعها و ثمنها و تعلیمها و الاستماع اليها ثم قرأ «و من الناس من یشتري هو الحدیث».^{۱۶}

در سنت شریف از پیامبر ﷺ آمده است:

هیچ کس صدای خویش را به آواز بلند نمی کند جز آنکه خداوند دو شیطان را به سوی او می فرستد که بر دو کتفش می نشینند و پا بر سینهاش می کوبند تا زمانی که دست بر دارد.^{۱۷}

اینک این سوال پیش می آید: پیامبری که این آیات بر وی نازل گردیده است، پیامبری که قانون تحریم غنا را آورده است، پیامبری که گوش فرا دادن به غنا و موسیقی را از عوامل مسخ شدن اخلاق انسانی معرفی می کند و بالاخره پیامبری که با شنیدن صدای طبل و مانند آن انگشت به گوش می کند و از محل صدای غنا با سرعت دور می گردد و... چگونه می تواند اجازه بدهد در خانه اش دختران به غنا و دف و دایره زدن بپردازند و اگر شخص دیگری هم بخواهد از آنان جلوگیری کند خود آن حضرت بگوید کاری به کار آنان نداشته باشد!

همنشینی با زنان نامحرم

در برابر روایاتی که بر اساس آنها پیامبر ﷺ در مجلس عروسی شرکت کرد و در کنار عروس بر جایگاه او نشست و... نقل این روایات مشهور مسئله را کاملاً روشن خواهد کرد.

ام سلمه می گوید: من و میمونه، همسر دیگر رسول خدا ﷺ، در محضرش نشسته بودیم که ابن ام مکتوم، صحابی نابینای پیامبر، وارد شد. پیامبر ﷺ فرمود:

خودتان را از او بپوشانید، و پنهان کنید. پشت پرده حجاب بروید. گفتیم: یا رسول الله او نابیناست و ما را نمی بیند. فرمود: آیا شما دو نفر هم کور هستید، و او را نمی بینید؟^{۱۸}

در یک روایت دیگر نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

مردم! در جایی که زنان نامحرم هستند داخل نگردید! مردی از انصار سؤال کرد: یا رسول الله، اگر همسران برادران ما باشند چطور؟ رسول خدا ﷺ در پاسخ وی فرمود: همان همسران برادران وسیله هلاکت هستند (و ممکن است با دیدن آنان به گناه بیفتید).^{۱۹}

در روایت دیگری از پیامبر ﷺ نقل می‌شود که فرمود: «هیچ وقت مرد با زن نامحرم در خلوت ننماید.»^{۲۰} این روایتها از کتابهای شیعی نیست، بلکه از کتب معتبر و صحاح اهل سنت می‌باشد. با توجه به اهمیت این موضوع و حرمت نگاه کردن به صورت نامحرم، می‌توان به جعلی بودن احادیث پی‌برد که می‌گویند رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می‌نمود و نوعروسان در مجالس عروسی خدمتگذاری او را به عهده می‌گرفتند و یا همسر جوانش را به تماشای مردان رقاص وا می‌داشت.

این‌گونه احادیث کاملاً روشن می‌کند که منقولات مورد بحث چیزی جز دروغ نبوده است؛ زیرا از یک طرف روایات مخالف آن از راویان معتبری چون ابن عباس، امه سلمه و... که مورد قبول فریقین می‌باشند نقل شده‌اند، و از طرف دیگر این احادیث با اصول و مسلمات قرآن و اسلام موافقت دارند.

اهداف جعل این احادیث

انگیزه‌های جعل این احادیث را می‌توان در سه قسمت تقسیم کرد:

۱. توجیه افعال خلاف اخلاق حاکمان اموی

تاریخ آشکار می‌سازد که از دوران خلافت عثمان دستگاههای حکومت و خلافت اسلامی به هرج و مرج شدید و فساد اخلاقی گرفتار گردید. عیاشی و میگساری و تشکیل مجالس شب‌نشینی و غنا و خوانندگی رواج فوق‌العاده‌ای پیدا نمود.

با اینکه محدثان و مورخان به حد امکان سعی و تلاش نموده‌اند تا نقاط ضعف اصحاب پیامبر ﷺ و صاحبان سلطه و قدرت صدر اول اسلام را مخفی و مستور نگاه دارند و عیب و نقص آنان را پرده‌پوشی نمایند، ولی باز هم قسمتهای جالب و نمونه‌های روشنی از این مفاسد را می‌توان به دست آورد. به عنوان نمونه از این نوع مطالب چند گفتار را ملاحظه فرمایید:

الف. در دوران خلافت عثمان و معاویه دهها خواننده و نوازنده معروف به نام ابن‌سیحان^{۲۱}، طویس^{۲۲}، ابن‌عایشه^{۲۳}، ذی‌الاصبح^{۲۴}، سائب خاثر^{۲۵} و... به وجود آمدند که باید آنان را نوازندگان درباری نامید؛ زیرا این نوازندگان به درباریان و گاهی خود خلیفه وقت اختصاص داشتند.

طهری

ب. مسعودی می‌گوید در دوران خلافت یزیدین معاویه موسیقی و ساز و آواز در دو شهر مرکزی اسلامی مکه و مدینه شیوع پیدا کرد. در میان مردم شهر استعمال وسائل موسیقی رایج و مشروب‌خواری علنی گردید.^{۲۶}

ج. احمد بن حنبل از عبدالله بن بریده نقل می‌کند که: من با پدرم به مجلس معاویه وارد شدم. سفره غذا گسترده شد. با معاویه غذا خوردیم. آن‌گاه مشروب آوردند. خود معاویه که مشروب خورد، به پدر من نیز تعارف کرد، پدرم گفت: از روزی که پیامبر ﷺ شراب را تحریم کرده است تا امروز لب به آن نزده‌ام.^{۲۷}

د. ابوالفرج داستان شرکت جستن معاویه را در مجلس فرزندش یزید که «سائب خاثر» خواننده معروف مدینه در آن مجلس خوانندگی می‌نمود، نقل نموده و در آخر این جریان اضافه می‌کند که معاویه به پسرش اکیداً سفارش کرد که همان خواننده مطرب را از صله و جایزه بیشتری برخوردار سازد و مجالست و همنشینی او را غنیمت شمارد.^{۲۸}

زندگانی مادی سراسر لهو و لعب و فسق و فجور و تبهکاری خلفا و غوطه‌وری ایشان در کسب لذات و شهوات با مقام خلافتی که مدعی آن بودند، یعنی جانشینی پیامبری معصوم و منزّه از این اعمال، منافات و تناقض تام داشته است. بدیهی است این تناقض لطمه بزرگی به کیان حکومت آنان بوده است. بنابراین لازم بود در این مکتب احادیثی به پیامبر ﷺ نسبت داده شود که رفتار ایشان را در جانشینی پیامبر توجیه کند و مشروع جلوه دهد و ایراد و اشکالی بر آنان باقی نماند.

۲. از بین بردن نام پیامبر اکرم ﷺ

یکی از اهداف مهمی که در این کار وجود داشت، همان هدف خطرناک و اسلام برانداز معاویه است که می‌گفت و می‌خواست که «اشهد ان محمد رسول الله» را دفن کند. زیربن بگاز از مطرف فرزند مغیره بن شعبه نقل می‌کند:

من همراه پدرم مغیره به مسافرت شام رفته و بر معاویه وارد شده بودیم - مغیره در آن زمان فرماندار معاویه در کوفه بود، و دوستی‌شان احتمالاً تا عصر جاهلیت قدمت داشته است - پدرم هر شب به مجلس شبانه معاویه می‌رفت، و مدتی با او هم‌صحبت بود، و به شب‌نشینی می‌گذرانید. او هر شب هنگامی که به خانه باز می‌گشت، با شگفتی فراوان از معاویه و فراست و کیاست و دهای او نقل می‌کرد.

با اینکه او خود از داهیان بنام عرب بود، از آنچه از معاویه دیده بود با تعجب فراوان یاد می‌کرد. اما یک شب پس از اینکه از نزد معاویه به خانه بازگشت، از غذا خوردن امتناع ورزید، و من او را سخت پریشان و درهم دیدم. ساعتی درنگ کردم؛ زیرا می‌پنداشتم ناراحتی پدرم به خاطر

اعمالی است که از ما سر زده، و یا به خاطر حوادثی است که در کار ما پیش آمده و کم و کاستی که در موقعیت ما به وجود آمده است. بالاخره نتوانستم تحمل و صبر کنم، و به پدرم رو کردم گفتم: چرا در این شب این قدر ناراحت و پریشان هستی؟ گفت: فرزندم! من از نزد خبیث‌ترین و پلیدترین مردم باز گشته‌ام. گفتم: هان! برای چه؟ گفت: مجلس معاویه خالی از اغیار بود، و ما با هم خیلی خصوصی و با نهایت صمیمیت سخن می‌گفتیم.

من بدو اظهار داشتم: ای امیر المومنین! تو به آرزوها و آمالت رسیده‌ای، حال اگر با این سن کهولت به عدل و داد دست زنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمایی چقدر بجاست. اگر نظر لطفی به خویشاوندانت - بنی هاشم - کنی و با ایشان صلح رحیم بنمایی چه مانعی در پیش است؟ به خدای سوگند! امروز اینان هیچ چیز که واهمه بر انگیزد، ندارند. اینها عموزاده‌های تو هستند، با آنها نیکی و صلح رحیم بنما، تا در روزگاران از تو نام نیکی به یادگار بماند. معاویه جواب داد: وای بر تو! این آرزو سخت دور از دسترس و انجام ناشدنی است. ابوبکر به حکومت رسید، و عدالت ورزید، و آن همه زحمتهای تحمل کرد، به خدای سوگند! تا مرد نامش همراهش مرد، البته گاهی ممکن است کسی بگوید: ابوبکر! آن گاه عمر به حکومت رسید، کوششها کرد، و در طول ده سال رنجها کشید، اما چند روزی بیش از مرگش نگذشت که هیچ چیز از او باقی نماند، جز اینکه گاه و بی‌گاه گوینده‌ای بگوید: عمر! سپس برادر ما عثمان به خلافت رسید. مردی از نظر نسب چون او نبود! و کرد آنچه کرد و با او رفتار کردند آنچه کردند. اما تا کشته شد به خدای سوگند نامش نیز مرد، و اعمال و رفتارش فراموش گشت! در حالی که نام این مرد، فرزند ابو کبشه - مقصود پیامبر ﷺ است، و این لقبی است که کفار قریش به طعن به آن حضرت داده بودند - را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام به فریاد بانگ می‌زنند، به بزرگی یاد می‌کنند: «شاهد ان محمداً رسول الله». تو فکر می‌کنی چه عملی در چنین شرایطی باقی ماند؟ و چه نام نیکی پایدار است، ای بی‌مادر؟ نه به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست مگر اینکه این نام را دفن کنم، و این ذکر را به خاک بسپارم.

آری، اگر قیام حسینی نبود، اگر کوششهای امامان اهل بیت علیهم السلام نبود، این طرحهای خطرناک با موفقیت اجرا می‌گشت و او به هدف خویش می‌رسید؛ اما خون پاک شهیدان کربلا، و رنجهای فراوان اهل بیت پیامبر ﷺ، پیامبری آن حضرت را که با خطر نابودی روبرو بود، بار دیگر زنده ساخت.

۳. بالا بردن مقام خلفا

هدف سوم از جعل این احادیث و نسبتهای ناروا به مقام شامخ پیامبر اکرم ﷺ، بالا بردن قداست و مقام خلفاست. اگر چه انگیزه «فضیلت تراشی برای خلفا» را با مطالعه تک‌تک

حدیثهای گذشته می‌توان به دست آورد. ولی این انگیزه در پاره‌ای از این نوع احادیث، به صورت مبتذل و نفرت‌آمیزی خودنمایی می‌کند و ناشیگری و تعصب شدید سازندگان را کاملاً نمایان می‌سازد که نمونه‌ای از آن را متذکر می‌شویم:

الف. از عایشه نقل شده که می‌گوید:

پیامبر ﷺ در خانه و اتاق خویش نشسته بود که از بیرون صدا و غوغای مردم را شنید. در صدد جست‌جوی علت صدا بر آمد. مشاهده کرد یک زن حبشی می‌رقصد، مردم به گرد او جمع شده، و به تماشای او پرداخته‌اند، و سر و صدا از ایشان است. فرمود: ای عایشه، بیا و نگاه کن. من نزدیک وی رفتم، صورت خویش را بر پشت آن حضرت نهادم، و از فراز شانهاش به صحنه چشم دوختم. مدتی بدین منوال گذشت. پیامبر ﷺ سوال کرد: عایشه سیر نشدی؟ من عرضه داشتم: نه! این سخن چندین بار تکرار شد، و من هر بار جواب منفی را تکرار می‌کردم، با اینکه او خسته شده بود، و پا به پا می‌کرد! زیرا می‌خواستم ارزش و منزلت خویش را نزد او بدانم! ناگاه عمر از در مسجد وارد شد، مردم متفرق شدند، و بچه‌ها هر یک به گوشه‌ای فرار کردند. پیامبر ﷺ فرمود: من دیدم که شیاطین انسانی و جنی از عمر فرار می‌کنند!

آری، این شیاطین از حضور پیامبر ﷺ در مجلس هراسان نمی‌شوند و فرار نمی‌کنند، و او از رقص و آواز لذت می‌برد، و بدان گوش می‌سپارد، و دل می‌دهد، و تماشا می‌کند؛ اما عمر بن خطاب چنان دارای هیبت و سطوت معنوی است که همه شیاطین از دیدن او می‌هراسند و فراری می‌شوند و او اصولاً از رقص و آواز گریزان است!

ب. باز هم از عایشه روایت شده که می‌گوید:

من و پیامبر در زیر یک روانداز بودیم که ابوبکر پدرم آمد و اجازه ورود خواست. پیامبر بدون اینکه از جای بر خیزد به او اجازه ورود داد. ابوبکر وارد شد و پس از اینکه کارش را انجام داد بیرون رفت. ما هنوز زیر همان لحاف بودیم. پس از او عمر اجازه ورود خواست. پیامبر بدون اینکه وضع خود را تغییر بدهد اجازه ورود داد و همچنان در بستر کار عمر را راه انداخت تا اینکه عمر خارج شد. در این هنگام عثمان آمد و اجازه شرفیابی خواست. پیامبر از جای برخاست و لباس خود را بر بدن آراست و بر جای خود نشست. سپس اجازه ورود داد. عثمان نیز وارد شد، و پس از انجام کارش بیرون رفت.

عایشه می‌گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله ﷺ، ابوبکر آمد و اجازه خواست، اجازه‌اش دادی و در همان بستر و با همان حالت کار او را انجام دادی، و به هیچ وجه وضعت را تغییر ندادی. بعد از او عمر آمد. باز بدون تغییر وضع، همچنان که با من در یک بستر بودی، خواسته‌اش را بر آوردی، و تا بیرون رفت از جای خود تکان نخوردی. اما آن‌گاه که عثمان آمد وضع دیگر گونه شد و از جای برخاستی، و لباس را بر تن آراستی، و بر

جای خود نشستی؟! پیامبر فرمود: عثمان مردی است بسیار با حیا و شرم. ترسیدم از شدت حیا حاجتش را نگویم، و به مقصد نرسیده از در بیرون بروم!!^{۳۱}

در روایت دیگر منقول در صحیح مسلم، مسئله به صورت بسیار شرم‌آورتر و فجیع‌تر نقل شده است. بر اساس آن پیامبر ﷺ با عایشه در یک بستر است، و بر روی خودشان بالا پوش عایشه را کشیده‌اند، و تنها پیامبر ﷺ در هنگام ورود عثمان به عایشه می‌گوید: لباس خودت را به تن به پیچ، و آن را دور خودت جمع کن! عایشه می‌گوید: چه شده است از ابوبکر و عمر به هیچ وجه هراسی نداشتی، اما از عثمان هراسان شدی؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا من حیا نکنم از مردی که فرشتگان الهی از او شرم می‌کنند؟!^{۳۲}

با توجه به این احادیث، دیگر پیامبر چگونه در ذهن مسلمان معتقد به این‌گونه احادیث تصویر می‌شود؟ آیا عثمان در این احادیث برتر و ارزشمندتر است، یا پیامبر ﷺ؟ پیامبر به تصدیق قرآن آن قدر شرم و حیا دارد که از مردم نمی‌خواهد از خانه‌اش بیرون بروند. خداوند می‌فرماید:

يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الى طعام... فاذا طعمتم فانثسروا ولا مستأنسين لحديث ان ذالكم يؤذي النبي فيستحي منكم...^{۳۳}

مطلبی که ذکر آن لازم است، این است که در روایت مذکور ابوبکر و عمر و عثمان دقیقاً پشت سرهم به محضر پیامبر شرفیاب می‌شوند، و این نظم در بسیاری از این‌گونه روایات مراعات می‌شود. جاعلان می‌خواسته‌اند بدین وسیله خلافت و حکومت متوالی اینان را در ذهنها نوعی اصالت و قداست ببخشند.

پیامبر و شهوترانی مفرط

بعضی برای اینکه شهوترانیها و آلودگیهای خود را صحیح جلوه بدهند، دروغهای رسواکننده‌ای را روایت می‌کنند تا با این کار عظمت رسول اکرم ﷺ را نیز زیر سؤال ببرند. به این روایات توجه کنید:

بخاری از معاذبن هشام نقل می‌کند که گفت: پدرم از قتاده و او از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر ﷺ در یک ساعت از شب یا روز بر زندهایش که عددشان یازده بود می‌گذشت و با همه همبستر می‌شد! راوی می‌گوید: به انس گفتم: مگر این قدر توان داشت گفت: صحبت ما در این بود که او نیروی سی نفر مرد را دارا بود!^{۳۴}

بخاری در روایت دیگر نقل می‌کند:

عن قتاده: ان انس بن مالك حدثهم: ان نبي الله ﷺ كان يطوف على نسائه، في الليلة الواحدة، و له يومئذ تسع نسوة^{۳۵}

طهر

بررسی روایات

اگر چه در بین عدلیه و اشاعره در مورد حسن و قبح عقلی اختلاف نظر وجود دارد، اما کسی نمی‌تواند حسن و قبح عرفی را انکار بکند. در بین راه غذا خوردن امری مباح است، ولی طبیعت انسان از آن نفرت دارد، و بر نبی ﷺ لازم است از هر چیزی که طبیعت انسان نفرت دارد، دور باشد و همبستر شدن پیامبر در یک شب با یازده و یا (به روایت دیگر) با نه همسر در جلوی تازه جوانی مانند انس، در نفرت‌انگیزی از این عمل کمتر نیست.^{۲۶}

اگر هدف از این عمل بیان کردن حکم شرعی (جواز جنابات متعدد با یک غسل) می‌بود، پیامبر آن را به نحوی آسان‌تر با کلمات و مواظظ خود بیان می‌فرمود، چنان‌که دیگر احکام و سنتها را بیان می‌فرمود.^{۲۷} به علاوه، انس از کجا می‌فهمید که پیامبر در یک ساعت با یازده همسرش همبستر می‌شود؟! وانگهی چگونه فهمید که او نیروی سی نفر را دارد؟

از انس بن مالک می‌پرسیم: چه کسی به او خبر داده است که پیامبر چنین بوده؟ چه کسی او را آگاه ساخته است که پیامبر در یک ساعت، با یازده همسرش، همبستر می‌شود؟ آیا خود پیامبر به او خبر داده بود؟! آیا برای یک شخص معمولی سزاوار است که به مردم خبر دهد چگونه با همسرش همخواب می‌شود؟ آیا زنان پیامبر به او خبر داده بودند؟ آیا سزاوار است برای یک زن مسلمان معمولی که برای مردان نامحرم، چگونگی همخواب شدن همسرش را با وی تعریف کند؟ یا اینکه انس بن مالک، تجسس کرده و از لای در منزل، خلوت کردن پیامبر را با زنهایش دیده است؟! از این بهتان بزرگ به خدا پناه می‌بریم.

قاضی عیاض می‌گوید:

وكان النبي ﷺ اشد الناس حياءً، واكثرهم عن العورات اغضاءً.

قال الله تعالى:

ان ذالكم كان يوذى النبي فيستحيى منكم والله لا يستحيى من الحق (احزاب: ۵۳).

و از ابی سعید الخدری (رض) روایت شده است:

كان رسول الله اشد حياءً من العذراء في حذرهما، وكان اذا كره شيئاً عرفنا في وجهه وكان لطيف البشرة، رقيق الظاهر، لا يشافه احداً بما يكرهه حياءً و كرم نفس.

همچنین از عایشه روایت شده است:

كان النبي اذا بلغه عن احد يكرهه لم يقل ما بال فلان يقول كذا و لكن يقول: ما بال اقوام يضعون او يقولون كذا! ينهى عنه، و لا يسمي

فاعله.... و روی عنه: آئه کان من حیائه لا یثبت بصره فی وجه احد و آئه کان یکنی عما اضطره الکلام الیه بما یکره.

و عایشه در روایت دیگر گفته است:

ما رایت فرج رسول الله ﷺ قط. ۲۸

مسلم از ابوالزبیر و او از جابر بن عبد الله نقل کرده که ام کلثوم از عایشه همسر پیامبر روایت می کند که گفت:

مردی از رسول خدا ﷺ راجع به مردی پرسید که با همسرش همبستر می شود، سپس (به خاطر ضعف) تنبلی می کند. آیا بر آن دو نفر غسل واجب است؟ عایشه می گوید که: خود در کنار پیامبر نشسته بود که پیامبر در پاسخ می گوید: من و این (عایشه) همین کار را می کنیم و بعد غسل می کنیم! ۳

آن گاه شارح روایت در حاشیه صحیح مسلم اضافه می کند که مقصود از تنبلی این است که قبل از انزال، در اثر ضعف، عزل کند و نتواند ادامه دهد. ۴۰ پس کجاست آن کسی که نیروی سی نفر را دارا بود؟! وانگهی خود این روایت نیز قطعاً ساخته و پرداخته دروغگویان است که خداوند عذابشان را دو برابر نماید. و گرنه چگونه یک نفر عاقل می پذیرد که صاحب رسالت، رسول اعظم ﷺ، این قدر بی پرده شود که در حضور مردان و در حضور همسرش، سخنی را بر زبان بیاورد که یک انسان مؤمن معمولی هرگز چنین سخنی را نمی گوید، چه رسد به اولین و برترین انسان روزگار!

پیامبر و بی عدالتی

بخاری و مسلم در صحیح خود از عایشه نقل کرده اند که گفت: همسران رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا را نزد حضرت فرستادند. او آمد و در حالی که حضرت با من، در فراش من، خوابیده بود، اجازه گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ، همسرانت مرا نزد شما فرستاده اند که از شما بخواهم نسبت به آنها و دختر ابوقحافه، عدالت روا داری! من ساکت بودم. پیامبر به او فرمود: دخترم! دوست نداری کسی را که من دوستش دارم؟ عرض کرد: آری! فرمود: پس این را دوست بدار!

این روایت ادامه می دهد که بالاخره زنان پیامبر بار دیگر، زینب دختر جحش، همسر پیامبر علیها السلام را واسطه قرار دادند که درباره دختر ابوقحافه، عدالت را روا دارد و او هم بر رسول خدا علیها السلام وارد می شود، در حالی که با عایشه خوابیده اند. به همان حالتی که فاطمه علیها السلام بر آنها وارد شد، او هم پیام همسران رسول خدا را به آن حضرت می رساند، سپس عایشه را فحش و

طرح

ناسزا می‌گوید. عایشه هم برای دفاع خودش برمی‌خیزد و به زینب، فحش و ناسزا می‌گوید و او را ساکت می‌کند. پیامبر ﷺ تبسم می‌کند و می‌گوید: «این دختر ابوبکر است!»^{۴۱}

بررسی روایت

این حدیث دلالت دارد که پیامبر ﷺ بین همسرانش رعایت عدل نمی‌کرد و عایشه را به جهت محبتی که به او داشت بر آنان مقدم می‌داشت. این خلاف دستوری است که خداوند متعال بدان امر فرموده است. خداوند می‌فرماید:

و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ايمانکم^{۴۲}

احمدبن حنبل از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس دو زن داشته باشد و یکی را بر دیگری برتری دهد، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که یکی از دو پاره تنش را کم دارد.»^{۴۳} مانند این روایت را جای دیگر نیز آورده است.^{۴۴}

ابوداود از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

من کانت له امرأتان فمال الی احدهما جاء یوم القیامة و شقة مائل.^{۴۵}

باز از ابو هریره نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

اذا کانت عند الرجل امرأتان فلم يعدل بینهما جاء یوم القیامة و شقة ساقط.^{۴۶}

پس کسانی که آن روایت را جعل کرده اند، پاسخ روایات فوق را چه می‌دهند؟ اصولاً در کتب معتبر اهل سنت روایاتی هست که آن روایت جعلی را تکذیب می‌کند. از عایشه نقل شده است که می‌گوید:

کان رسول الله ﷺ یقسم فیعدل و یقول: اللهم هذا قسمی فیما املك فلا تلومنی فیما تملك و لا املك.^{۴۷}

اگر پیامبر ﷺ عدل از رعایت مساوات بین زنانش به جهت پیروی از هوای نفس در محبت و عشق به عایشه ناتوان است، پس چگونه بین مردم که انگیزه‌های بزرگ و فراوانی در عدم رعایت مساوات بین آنها وجود دارد، رعایت عدل خواهد کرد؟ و چه پاسخی دارد که امر خداوند متعال را اطاعت نکرده که می‌فرماید:

و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ايمانکم^{۴۸}

پس نباید غیر از عایشه، زن دیگری اختیار کند و یا باید سائرین را طلاق دهد و با عایشه بماند. وانگهی چگونه رسول خدا ﷺ اجازه می‌دهد که دخترش فاطمه علیها السلام، سرور زنان، در آن حال که با همسرش در لباس خواب، خوابیده، بر او وارد شود! حتی بر نمی‌خیزد و نمی‌نشیند، بلکه در همان حال خوابیده با او حرف می‌زند و می‌گوید: دخترم! دوست نداری آن کس را که من او را

دوست دارم؟ و همچنین وقتی همسرش زینب بر او وارد می‌شود و مطالبه عدالت می‌کند، تبسم می‌کند و به او می‌گوید: این دختر ابوبکر است! هدف از جعل این احادیث

از این داستانهای شرم‌آور معلوم می‌شود که چه دروغهایی به رسول خدا ﷺ بسته‌اند به کسی که الگوی مساوات و عدالت است؛ و در همان حال می‌گویند که عدالت با مرگ عمر بن خطاب از دنیا رفت. ولی رسول خدا ﷺ را فردی بی‌حیا و بی‌مروت (العیاذ بالله) معرفی می‌کنند که ارزشهای اخلاقی را زیر پا می‌گذارد. مانند این روایات متأسفانه در صحاح اهل سنت بسیار است که هدف راویان از این احادیث، اظهار فضیلتی برای یکی از اصحاب به ویژه عایشه می‌باشد؛ زیرا وی دختر ابوبکر است. بدینسان آنان فهمیده یا نفهمیده، پیامبر را تحقیر می‌کنند و کوچک می‌شمارند. ساختن این روایتها فقط به خاطر کوچک شمردن مقام و شخصیت رسول اکرم ﷺ است.

آشنا نبودن پیامبر با امور دنیا

از مسلم سه حدیث به این مضمون نقل شده است:

رسول خدا ﷺ عده‌ای را دید که مشغول تأبیر و تلقیح درختان خرما بودند. حضرت رسول اکرم ﷺ علت این کار را سوال نمود! گفتند: این همان تلقیح و گرد افشانی است که در درختان خرما انجام می‌دهیم. حضرت رسول فرمود: اگر این کار را ترک کنید بهتر خواهد بود. آنان نیز طبق فرمان پیامبر خدا دست از گرد افشانی کشیدند. در نتیجه آن سال محصول خرما فاسد گردید و درختان خرما بارور نشد. موضوع را به سمع رسول خدا ﷺ رسانیدند، حضرت فرمود: آنچه در گردافشانی نخلها برای شما گفتم، رأی شخصی خودم بود. در این‌گونه موارد مرا مواخذه نکنید، ولی اگر از سوی خدا دستور آوردم آن را اجرا نمایید؛ زیرا من هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندم.

در حدیث دوم آمده است: پیامبر فرمود: من بشری بیش نیستم. اگر درباره دین دستوری به شما دادم عمل کنید، ولی اگر رأی خود را به شما گفتم، من هم مانند شما بشر هستم (در عمل کردن به آن مجبور نیستید). و بالاخره در حدیث سوم آمده است: رسول خدا ﷺ فرمود: شما به امور دنیا و زندگی‌تان از من آشناتر هستید.^{۳۹}

بررسی روایت

رسول خدا ﷺ چگونه نمی‌دانست که اگر نخل را تلقیح نکنند، بارور نمی‌شود و حال اینکه در آن موقع در آن شهر نخلهای بسیار بود و حضرت سابقاً هم با آن سر و کار داشت و شصت سال و یا متجاوز از آن، با نخل بسر برده بود؟! اگر فرض شود که آن حضرت ﷺ در این باره

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۱۲

چیزی نمی‌دانست، چگونه فرمود که اگر تلقیح نمی‌کردند اصلاح می‌شد یا بهتر بود؟ پس بدون تخصص - حاشا - دروغ می‌گوید و بدون مهارت سخن می‌گوید؟! آیا پس از این کسی به او وثوق خواهد داشت یا در امور عمومی و کارهای مربوط به زعامت از آن حضرت نظرخواهی و مشورت خواهند کرد؟! اگر به کسی چنین نسبتی داده شود، هر کس آن را بشنود او را مسخره خواهد کرد و برای اندیشمندان موجب شگفتی و تعجب خواهد بود. پس چگونه می‌توان به سید پیامبران و آگاه اسرار نهران، آموزش دیده پروردگار زمین و آسمان، کسی که سخن نمی‌گوید مگر از وحی و به احدی مانند او کلمات جامع و پر مغز داده نشده، چنین نسبتی داد؟!^{۵۰}

نتایج این روایت

نتیجه این گونه روایات که در معتبرترین کتب حدیثی اهل سنت وجود دارد چیست؟ آیا این ثمره را به دست نمی‌دهد که هر چه پیامبر ﷺ در مورد مسائل دنیایی گفته باشد - مثلاً بعد از خود برای مردم حاکم و ولی امر معین فرموده باشد - چندان قیمتی ندارد؟ زیرا مردم می‌توانند بهتر از آن حاکم را بیابند و انتخاب نمایند؛ زیرا خود آن حضرت گفته، و با عمل خود اثبات کرده است که مردم در کارهای دنیایی خود آگاه‌تر و داناتر هستند!

نتیجه دیگر اینکه مردم می‌فهمند که دین آمده است به شما یاد بدهد چگونه نماز بخوانید، چگونه روزه بگیرید، و چگونه نیایش کنید، و بالاخره چگونه عبادت نمایید؛ اما به کار دنیا دخالتی ندارد، و مسائل دنیایی را به خود مردم واگذار کرده، زیرا مردم در این زمینه‌ها داناترند! آیا پاسخ به اینجا نمی‌رسد که دین از سیاست جداست، دین از اجتماعیات و مسائل مربوط به دنیای انسانها جداست، و در این زمینه حرف و پیام و سخنی ندارد؟

هدف از جعل این احادیث

هدف از جعل چنین حدیثی این بوده است که اگر یک روز از طرف صاحبان سلطه و قدرت بخواهند دستوری بر خلاف حکم رسول خدا ﷺ صادر کنند و مخالفت با اوامر پیامبر بکنند دلیلی بر این مخالفت داشته باشند و بگویند رسول خدا ﷺ در داستان تأییر نخل مرتکب اشتباهی گردید و سپس فرمود شما به امور معاشتان از من آسانتر هستید.

البته باید توجه داشت که بعدها برای اینکه این مسئله رنگ علمی به خود بگیرد، نام اجتهاد را بر وی انتخاب نمودند، و چنین گفتند: اگر در موردی دیدیم که پیامبر ﷺ حکمی صادر نمود و آن حکم در قرآن وجود ندارد، معلوم می‌شود آن حکم ارتباط به وحی ندارد و از اجتهاد خود پیامبر سر چشمه گرفته است.

هدف دیگر از ساختن این احادیث این است که اگر خلفا در احکام خداوند اجتهاد می‌کردند و طبق میلشان آنها را کم یا زیاد و یا در آنها بدعت ایجاد می‌کردند، کار آنان را صحیح جلوه بدهند، چنان‌که قاضی القضاة در معنی می‌گوید: رسول خدا ﷺ در کارها و امور دنیوی از راه

اجتهاد خود دستور می‌داد و لازم نیست که همه دستورها و اوامر پیامبر را متکی به وحی بدانیم، به طوری که در احکام شرعیه این چنین معتقدیم!^{۵۱}

شکافتن سینه پیامبر

انس بن مالک از ابوذر و او نیز از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند:

من در مکه بودم که سقف خانه‌ام شکافته شد و جبرئیل نازل گردید، سینه مرا شکافت و با آب زمزم شست و شو داد. سپس یک تشت طلا مملو از حکمت و ایمان آورد و به سینه من فرو ریخت و شکاف سینه‌ام را التیام داد، آن‌گاه دست مرا گرفت و به آسمان اول عروجم داد...^{۵۲}

...باز انس بن مالک می‌گوید:

در دوران طفولیت، رسول خدا ﷺ که با اطفال سرگرم بازی بود، جبرئیل آمد و او را گرفت و بر روی زمین خوابانید، سپس پهلویش را شکافت و قلبش را در آورد، و از میان آن، لخته خونی بیرون کرد و گفت: این اثر تسلط شیطان بر وجود تو بود. سپس قلب پیامبر را در میان یک تشت طلا با آب زمزم شست و جراحتش را التیام داد. آن‌گاه پیامبر را به جای خودش برگرداند. همباز پهای پیامبر به نزد دایه‌اش حلیمه دویده و خبر کشته شدن محمد را به وی دادند، آن‌گاه به سوی پیامبر ﷺ برگشتند و او را در حالی دیدند که رنگش پریده بود. انس ناقل حدیث می‌گوید: من اثر آن شکاف و جای بخیه را در سینه رسول خدا ﷺ می‌دیدم.^{۵۳}

توجیحات شگفت

یکی از نویسندگان اهل تسنن در تلاشی برای موجه دادن این داستان می‌نویسد:

ماجرای شکافتن سینه پیامبر امری است که از جنبه قدرت الهی چندان عجیب و شگفت‌آور نیست؛ چرا که جراحی و شکافتن سینه، امروزه امری عادی به شمار می‌آید و پزشکان جراح، قلب بیماران را خارج می‌کنند و بر روی آن جراحی دقیقی انجام می‌دهند و دوباره آن را به جای خود باز می‌گردانند، بدون اینکه مریض احساس دردی نماید. همین‌طور عمل پیوند قلب امروزه در بسیاری از کشورها رایج است... پس با این وجود چگونه شکافتن سینه پیامبر ﷺ و در آوردن قلب او برای خداوند متعال امری محال خواهد بود، تا برخی افراد ضعیف‌الایمان بخواهند در این داستان تردید کنند و این واقعه را به صورتهای نادرستی تأویل نمایند؟!^{۵۴}

ارزیابی این روایت

۱۱۴

چنین روایاتی از جهات مختلف قابل بحث و بررسی است:

۱. اختلاف از نظر زمان

این‌گونه احادیث از نظر زمان و سن رسول اکرم ﷺ با مغایرت بسیار و غیر قابل جمعی نقل گردیده است، زیرا در بعضی از این احادیث موضوع شکافتن سینه به دوران کودکی رسول خدا ﷺ

طهر

که با اطفال مشغول بازی بوده است نسبت داده شده، ولی در بعضی دیگر این عمل جراحی را به زمانی نسبت داده‌اند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث گردیده بود و پس از این عمل جراحی بلافاصله موضوع معراج پیش آمده است. بنابراین از نظر زمان در این موضوع در حدود چهل سال اختلاف وجود دارد.^{۵۵}

۲. اختلاف از نظر مکان

این احادیث از نظر مکان و محل وقوع نیز با تضاد و تناقض فراوان نقل گردیده است، زیرا در بعضی از این احادیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام و حظیم یا در حجر اسماعیل بوده و در بعضی دیگر آمده است که در بیابان بوده و باز در بعضی دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌اش بوده و سقف خانه شکافته شده است.

و باز در بعضی از این احادیث تصریح شده است که تشتی از آب زمزم را آورده و قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را شسته‌اند و در بعضی دیگر آمده است که آن حضرت را به کنار چاه زمزم برده‌اند. آیا با این اختلافها و تناقضهای فراوان می‌توان به این احادیث اعتماد نمود؟ مضمون کدام یک از آنها را قبول کنیم و از میان این همه مضامین مختلف کدام یک را انتخاب و اختیار نماییم؟^{۵۶}

۳. منافات با جنبه عصمت

موضوع شکافتن سینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این نظر نیز ضعیف و مردود است که رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم و از هر گونه آلائش شیطانی مبرا است و در آن حضرت سهمی برای شیطان وجود ندارد تا به وسیله شکافتن آن قسمت، سهم شیطان از وجود آن بزرگوار برداشته شود.^{۵۷} قرآن کریم نیز صراحتاً نفوذ شیطان بر بندگان برگزیده الهی را طرد می‌کند و می‌فرماید:

انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون.^{۵۸}

و بدیهی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از شایسته‌ترین مؤمنان و توکل‌کنندگان بود. پس با وجود این چگونه سلطه شیطان بر آن حضرت تا زمان معراج ادامه یافت؟^{۵۹}

۴. آیا می‌توان منبع بدی و شرارت در وجود انسان را یک غده جسمانی یا لخته خونی در قلب دانست که با یک عمل جراحی، انسان از آن نجات می‌یابد؟ و اگر این طور باشد، تمامی افراد شرور و گنجهکار خواهند توانست با یک عمل جراحی و خارج نمودن چنین غده‌ای به افرادی نیکوکار و شایسته تبدیل شوند!

یا شاید مقصود چنین جاعلینی آن بوده که این غده یا لخته خون را خداوند تنها به رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص داده و در میان تمامی انسانها تنها او بوده که به چنین غده‌ای گرفتار

آمده است! حال آنکه باید پرسید چرا تنها آن حضرت به چنین امری مبتلا شد است و نه دیگران.^{۶۰}

۵. اساساً چرا خداوند پیامبرش را چنین عذاب می‌کند و او را در معرض چنین دردهایی قرار می‌دهد، بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد؟ آیا امکان نداشت او را بدون آن نقطه سیاه خلق نماید؟

۶. آیا این روایت نشانه آن نیست که پیامبر ﷺ برای انجام اعمال خیر مجبور بوده و هیچ اراده و نقشی از خود نداشته است؟ چرا که نصیب شیطان را به طور جبری و توسط عمل جراحی از وی دور داشته‌اند!

۷. چرا این جراحی تنها به پیامبر ما اختصاص یافته و برای هیچ‌کدام از پیامبران پیشین رخ نداده است؟ آیا معقول است که چون پیامبر اسلام ﷺ برترین انبیاست بدان عمل جراحی نیاز داشته است؟ در این صورت دیگر او چگونه اکمل و افضل آنان خواهد بود؟ یا اینکه شیطان در آنان نیز نصیبی داشته است، اما چون ملائکه هنوز عمل جراحی را فرا نگرفته بودند نتوانستند آن لکه‌های شیطانی را از آنان خارج سازند؟!^{۶۱}

با توجه به این اشکالات نمی‌توان به مضمون این احادیث اعتماد کرد و موضوع شکافتن سینه پیامبر را یک موضوع صحیح و واقعی تلقی نمود. در برخی از تفاسیر اهل سنت این روایات در ذیل آیات نخستین سوره انشراح ذکر شده است.^{۶۲}

شرح صدر چیست

اما شرح صدری که در آیه شریفه آمده است، ربطی به داستان «شق صدر» ندارد، بلکه منظور از شرح صدر معنای کنایی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است. این توسعه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل می‌گردد و هم بسط و گسترش تحمل و اسقامت او را در برابر لجاجتها و کار شکنیهای دشمنان و مخالفان در بر می‌گیرد.^{۶۳}

و این همان شرح صدری است که حضرت موسی علیهما السلام در مقام مناجات از پیشگاه خداوند در خواست و مسئلت می‌نماید و می‌گوید:

ربِّ اشرح لی صدري و يسر لي امري.^{۶۴}

در برخی از تفاسیر، حدیثی گرانسنگ از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل گردیده که به خوبی معنای شرح صدر را تبیین می‌نماید. ابن عباس نقل نموده از پیامبر ﷺ سؤال شد: ای رسول

طهری

خدا ﷻ، آیا سینه آدمی وسعت و گشادگی می‌یابد؟ فرمود: آری. پرسیدند: نشانه آن چیست؟ فرمود: دل از غرور تهی نمودن، توجه به دیار باقی و آمادگی برای مرگ پیش از رسیدن آن.^{۶۵}

سحر شدن پیامبر

در صحیح بخاری و مسلم از عایشه حدیثی نقل شده که بخاری آن را در سه جا نقل می‌کند و مسلم در یک جا. در یکی از این روایات می‌خوانیم:

پیامبر ﷺ را سحر کردند، به طوری که در اثر سحر ادراک معمولی خود را از دست داده بود، و کاری را نکرده بود، خیال می‌کرد، انجام داده است. مثلاً می‌پنداشت غذا خورده در صورتی که نخورده بود، و خیال می‌کرد نماز خوانده اما نخوانده بود... اثر آن سحر چنین بود. این حالات همچنان ادامه داشت، تا اینکه یک روز که نزد من نشسته بود، گفت: ای عایشه دو فرشته آمدند، بالای سر و پایین پای من نشستند و حقیقت حال را به من خبر دادند. آن فرشته که بالای سر من نشسته بود از فرشته پایین پا پرسید: او را چه می‌شود؟ فرشته دیگر جواب داد: سحرش کرده‌اند! لیب‌دین اعصم یهودی او را سحر کرده است! پرسید: با چه سحر کرده‌اند؟ جواب داد: با شاخه درختان خرما و موی سر و پوسته نر شکوفه درخت. گفت: در کجاست؟ جواب داد: در چاه ذی‌اروان است! آن‌گاه پیامبر ﷺ با عده‌ای از اصحابش به سوی آن چاه رفت، و به آن نگاه کرد و دید درخت خرمایی در آنجاست. آن‌گاه به سوی عایشه برگشت و گفت: به خدا سوگند، آب چاه آن قدر بر اثر آن سحر تغییر یافته بود که به رنگ حنا در آمده بود، و شاخه‌های درخت‌های خرمایی که در حول و حوش آن بودند، همه به صورت سر شیطان در آمده بودند.

در روایت دیگر مسئله به صورت بدتری در می‌آید و قبح آن آشکارتر می‌شود؛ روایت می‌گوید: «آن قدر سحر بر پیامبر تاثیر گذاشته بود که گاه می‌پنداشت با یک تن از همسرانش همبستر شده است، در صورتی که چنین نبود!»^{۶۶}

در بسیاری از تفاسیر در ذیل دو سوره فلق و ناس (معوذتین) این روایات با تفاوت‌هایی به عنوان شأن نزول این سوره‌ها قلمداد گردیده^{۶۷} و بهانه‌ای به دست دشمنان داده است تا شخصیت بی‌بدیل رسول گرامی اسلام ﷺ را در دیدگان دگرگونه جلوه دهند. شگفت آنکه آلوسی در تفسیر خود در توجیه این روایت که عایشه می‌گوید: پیامبر خیال می‌کرد با همسرانش نزدیکی می‌نمود می‌گوید: «این امر اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که انسان گاهی در خواب چنین خیالاتی می‌کند. پس بعید نمی‌نماید که کسی این قبیل خیالها را در بیداری نیز داشته باشد!»^{۶۸}

ارزیابی این روایت

اساساً صریح قرآن و دلایل عقلی چنین پیرایه‌ها و سخافتهایی را بر نمی‌تابد و بدون تردید دستهای آلوده و ضاعانی که برای مخدوش جلوه‌دادن چهره پیامبر اسلام ﷺ از هیچ‌گونه جعل و تحریف و افتزایی دریغ نداشته‌اند، در خلق این‌گونه خرافات نقش مهمی داشته‌اند. اما در طرد این‌گونه داستانهای بی پایه به دلایلی چند می‌توان استناد جست:

اولاً) مشهور آن است که سوره ناس و فلق مکی هستند و لحن آن دو سوره نیز لحن سوره‌های مکی را دارد. در حالی که درگیری پیامبر ﷺ با یهود در مدینه بوده است و این خود دلیلی است بر عدم اصالت این‌گونه روایات.^{۶۹}

ثانیاً) قرآن کریم تصریح دارد که یکی از تهمتهای زشت مشرکان به ساحت رسول خدا ﷺ آن بوده که وی را فردی مسحور می‌خواندند و ناجوانمردانه می‌گفتند:

و قال الظالمون ان تبعون الا رجلاً مسحوراً^{۷۰}

ظالمان و ستمگران می‌گفتند: شما (مسلمانان) از انسان سحر شده‌ای پیروی می‌کنید.

اگر کسی به روایات یاد شده اعتماد نماید، عملاً ادعای مشرکان را تأیید نموده و چنین عیبی را (العیاذ بالله) در آن حضرت ﷺ پذیرفته است، حال آنکه ادله عقلی و نقلی چنین نقیصی را در حق آن حضرت بر نمی‌تابد و به هیچ روی نمی‌توان به چنین ادعاهایی ترتیب اثر داد.

ثالثاً) چنین روایاتی صراحتاً جنبه عصمت و مصونیت پیامبر اسلام ﷺ را از ارتکاب خطاها و لغزشها مخدوش می‌سازد، زیرا کسی که گرفتار سحر ساحران شده و قوه تشخیص و تمییز وی مختل گردیده، بعید نمی‌نماید که مرتکب اعمالی منافی نبوت و حتی منافی با شئون انسانیت شود.

پس با وجود این چگونه می‌توان تصور نمود خدای متعال تمامی بندگان خود را موظف به تبعیت و پیروی از فردی نماید که به راحتی طعمه و شکار شعبده‌بازان و جادوگران قرار می‌گرفته و خیال می‌کرده کاری را انجام داده، حال آنکه انجام نداده بود!^{۷۱}

شیخ طوسی در طرد این‌گونه روایات می‌گوید:

درباره روایتی که می‌گوید پیامبر مورد سحر قرار گرفته بود و گمان می‌نمود کاری را انجام داده در حالی که انجام نداده بود، باید گفت: این روایات از خبرهای واحدی است که به هیچ روی قابل اعتماد نیست و ساحت پیامبر ﷺ منزّه است از آنکه متصف به نقص و عیبی باشد که باعث تنفر مردم از قبول سخنان و کردار آن حضرت گردد. به دلیل آنکه ایشان از برگزیدگان الهی و حجت خدا بر سایر بندگان است و قابل تصور نیست چنین پیامبری که خدایش وی را از هر گونه پلیدی مصون داشته، به چنین اموری گرفتار آمده باشد و افکارش دستخوش سحر ساحران قرار

طهر

شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

گرفته باشد، چرا که خدای متعال در شأن وی فرمود: «والله يعصمك من الناس»؛^{۷۲} خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم ننگه می‌دارد.^{۷۳}

یکی دیگر از محققین معاصر شیعه می‌گوید:

این حدیث از مجموعلات منافقین یا صحابه است و هدف از آن نیز مورد تشکیک قرار دادن رسالت پیامبر اسلام ﷺ و حتی قرآن کریم است. چرا که اگر جایز باشد پیامبر به مرحله‌ای برسد که چنین خیالهایی نماید و کارهایی را از سر عدم تعقل انجام دهد، و یا سخنانی را بدون اندیشه بر زبان براند، جایز خواهد بود که نعوذ بالله بر خدا نیز افترا بزند و اگر آن گونه که این حدیث پردازان گمان کرده‌اند این امر بر آن حضرت روا باشد، دیگر برای سخنان و احادیث آن حضرت ارزش و اعتباری باقی نمی‌ماند، بلکه حتی شأن سخنانش از مرتبت سخنان دیگرانی که به چنین سحرهایی گرفتار نیامده‌اند کم ارزش‌تر خواهد بود.^{۷۴}

هدف از جعل این روایات اسرائیلی

با اندک تأملی روشن می‌شود هدف از جعل چنین اسرائیلیاتی آن بوده تا یهودیان را به مثابه موجودات توانمندی قلمداد نماید که قادرند دست به کارهایی خارق‌العاده و معجزه‌آسا بزنند، به نحوی که قدرت آنها حتی بر قدرت نبوت نیز فائق می‌آید و در این زمینه هم رقیب و بدیلی برای آنها یافت نمی‌شود! اینانند که از چنان قدرت سحر و جادوگری برخوردارند که حتی می‌توانند عقل و اندیشه یک پیامبر را نیز مختل نمایند، اگر چه برای مدتی کوتاه باشد. لذا با وجود چنین قدرتی که برای اینان ترسیم نموده‌اند، در صدد آن‌اند چنین القا نمایند که هیچ مانع و رادعی در پیش پای اینان نیست تا روزی تمامی عالم را در قبضه قدرت خود بگیرند و سلطه اختاپوسی خود را بر تمام جهان بیفکنند و این همان هدفی است که روایات اسرائیلی که به ماجرای سحر پیامبر پرداخته‌اند آن را تعقیب نموده و برای نیل به این منویات بوده که به اشاعه چنین ترهاتی مبادرت ورزیده‌اند.^{۷۵}

پیامبر و فراموشی قرآن

باز در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایاتی نقل کرده‌اند که شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را هدف حمله قرار داده‌اند. این روایات را نیز برای این جعل کرده‌اند که اثبات کنند آن حضرت مردی فراموش‌کار است و حتی آیات قرآن کریم را که بر خودش نازل شده و خود به مردم آموخته و خود از جانب خداوند مأمور توضیح و تفسیر آن است فراموش می‌نماید، چنان که گویی اصلاً با آن آشنا نبوده است.

روایات زیر این مطالب را روشن می کنند: بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده اند که گفت: رسول خدا ﷺ شنید که شخصی شبانه سوره ای از قرآن را تلاوت می کند، پس گفت: خدایش بیامزد آیه کذا و کذا از سوره کذا و کذا را که فراموش کرده بودم، به یادم انداخت. ^{۷۶}

و در حدیث دیگری از عایشه نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ صدای مردی را که در مسجد قرآن می خواند شنید و فرمود: خدا بر وی رحمت کند که فلان و فلان آیه را به یاد من انداخت که از فلان سوره و فلان سوره ساقط کرده بودم. ^{۷۷}

بررسی روایت

آیا معقول است پیامبری که خدای سبحان با قرآن او را فرستاده و قرآن معجزه جاویدان اوست؛ او که از روز نزول قرآن، همه آن را حتی قبل از اینکه آیه نازل شود از حفظ بوده است، اکنون آیاتی از قرآن را فراموش کند؟ چگونه ممکن است رسول خدا ﷺ آیاتی از قرآن را فراموش کند، در حالی که خدای سبحان فرموده است:

«سَنَقْرُكَ فَلَا تَنْسِي» ^{۷۸} و «لَا تَحْرُكُ بِه لِسَانِكَ لِتَجْعَلَ بِه اَنْ عَلَيْنَا جَمْعَه و قرآنه فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بيانه» ^{۷۹} و «و لا تجعل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه» ^{۸۰} و «و انه لتنزيل رب العالمين نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين و انه لفي زبر الاولين» ^{۸۱}.

در تفسیر این آیات آمده است که، رسول خدا ﷺ هنگامی که جبرئیل با وحی بر او نازل می شد، از بیم فراموشی آن را قرائت می کرد و هنوز جبرئیل به انتهای وحی نرسیده، آن حضرت ابتدای آن را تلاوت می نمود و هنگامی که این آیه نازل شد، پس از آن پیامبر هیچ چیز را فراموش ننمود. ^{۸۲}

روایاتی داریم که این حدیث ساختگی را شدیداً رد می کنند. چنان که صحیحین با سند خود از ابن مسعود روایت می کنند که می گوید:

بسیار بد است که کسی بگوید: آیه فلان و فلان را فراموش کردم، بلکه او خود فراموش شده است. قرآن را به حافظه بسپارید که آن سریع تر از رها شدن بند زانوی شتر، از سینه مردان رها می شود. ^{۸۳}

آری، چگونه ممکن است رسول خدا ﷺ آیاتی از قرآن کریم را فراموش کند، در حالی که در صحیح بخاری و سنن ابن ماجه و سنن احمد بن حنبل از فاطمه رضی الله عنها روایت می کنند که می فرماید: «پیامبر محرمانه به من فرمود که جبرئیل هر سال یک بار قرآن را با من مقابله می کرد و در این سال دو بار با من مقابله نمود، و این را جز رسیدن اجلم نمی دانم.» ^{۸۴}

طهر

و چگونه پیامبر ﷺ آیاتی از قرآن کریم را فراموش می‌نمود، در حالی که هرگاه چیزی از قرآن بر او نازل می‌شد، برخی از کاتبان وحی را فرا می‌خواند و می‌فرمود: «این آیه را در سوره‌ای که فلان و فلان آیه در آن آمده، قرار دهید» و همین قرآن در خانه آن حضرت بود و به پسر عمویش علی علیه السلام وصیت نمود که آن را بعد از وفاتش جمع‌آوری نماید و آن حضرت نیز چنین کرد.

و چگونه رسول خدا آیاتی از قرآن را ساقط می‌کند، در حالی که هر یک از صحابه که نوشتن می‌دانست، هر چه را از قرآن نازل می‌شد می‌نوشت و خواب‌بین ارت در مکه، به خواهر عمر بن خطاب و شوهر خواهر او قرآن می‌آموخت^{۸۵} و نزد هر یک از امهات مومنین، عایشه و حفصه و ام سلمه، و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران، مصحفهای نوشته شده وجود داشت؟^{۸۶}

نتیجه بحث

در این فصل روایاتی را به عنوان نمونه ذکر کردیم که در آنها شخصیت و قداست رسول خدا ﷺ مورد هجوم قرار گرفته است. در این روایات پیامبر اکرم ﷺ را یک شخصیت هوسران، شهوتران، نا آشنا با امور دنیا، فراموشکار، ناعادل در مورد همسران خود، سحر شده و... معرفی کرده‌اند. اما با اندک تأملی و با کمک آیات و روایات و عقل و تاریخ روشن می‌شود که همه این روایات دروغ محض است و حاکمان وقت برای توجیه نمودن اعمال زشت و خلافتکاری خود این احادیث را توسط دین‌فروشان جعل کرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بی نوشتہا:

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، اکتی به ابوصهیب الکرمی، الریاض، بیت الافکار الدولیة للنشر، ۱۴۱۹ق، ۱۹۹۸م (تک جلدی)، ص ۱۰۲۰؛ کتاب النکاح، باب ضرب الذف فی النکاح والولیمة، ح ۵۱۴۷ و ص ۷۵۹، ح ۴۰۰ (تک جلدی، چ ریاض).
۲. همان، ص ۱۹۰؛ کتاب العیدین، باب الحراب والدرق یوم العید، ح ۹۵۰ و ص ۱۰۸، کتاب الصلوة، باب اصحاب الحراب فی المسجد، ح ۴۵۴.
۳. قشیری نسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق. ۲۰۰۰ م، الطبعة الاولى (تک جلدی)، ص ۳۴۴؛ کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة فی اللعب...، ح ۸۹۲ (تک جلدی، چ ریاض).
۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ص ۱۰۲۷، کتاب النکاح، باب حسن المعاشرة مع الاهل، ح ۵۱۹۰؛ قشیری نسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۳۴۴؛ کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة فی اللعب...، ح ۸۹۲ (تک جلدی، چ ریاض).
۵. قشیری نسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح البخاری، ص ۱۰۲۵، کتاب النکاح، باب ذهاب النساء والصبيان الى العرس، ح ۵۱۸۰؛ قشیری نسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۱۰۱۵، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل الانصار، ح ۲۵۰۸ (تک جلدی، چ ریاض).

۶ لقمان: ۶

۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تاویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق - ۱۹۸۸م، (متوفای ۳۱۹ق)، ج ۱۱، ص ۶۳۶۰؛ القرطبی، محمد بن الانصاری (متوفای ۶۷۱ق)، الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالمعروف، ۱۴۱۵ق - ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر، تفسیر الدر المنثور فی التفسیر المائور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق - ۱۹۹۳م، ج ۵، ص ۱۵۹ - ۱۶۰؛ الوسی، شهاب الدین السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق محمد احمد الامد و عمر عبدالسلامی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق - ۱۹۹۹م، الطبعة الاولى، ج ۲۱، ص ۹۳.

۸ اسراء: ۶۴

۹. تفسیر الطبری، ج ۹، ص ۱۱۸؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۹؛ قرطبی، محمد بن احمد، جامع الاحکام القرآن و المبین لما تضمن من السنة و آی الفرقان، تحقیق هاشم بخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق - ۱۹۹۵م، ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ شهاب الدین سید محمود، الوسی، تفسیر روح المانی، ج ۱۵، ص ۱۱۱.
۱۰. عبدالرحمن بن ابی بکر، السیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۲۳.
۱۱. همان، ج ۲، ص ۳۲۴.
۱۲. ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق صدق جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق - ۲۰۰۱م، الطبعة الاولى (تک جلدی)، ص ۴۴۵.
۱۳. ابوداود، سلیمان بن الاشعث السجستانی، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق - ۲۰۰۱م، الطبعة الاولى (تک جلدی)، ص ۹۲۱.
۱۴. لقمان: ۶

طبري

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۲۲

١٥. عبدالرحمن بن ابي بكر، السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ١٥٩؛ تفسير الطبري، ج ١١، ص ٤٠-٤٣؛ شهاب الدين سيد محمود، الوصي، تفسير روح المعاني، ج ٢١، ص ٩٣.
١٦. همان؛ الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، القدير الجامع بين فني الراوية و الدراية من علم التفسير (تفسير شوكانى)، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٢٠ق - ١٩٩٩م، الطبعة الاولى، ج ٤، ص ٢٨٣.
١٧. زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقوييل في وجوه التاويل، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت، دار احياء التراث العربي، مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٢١ق - ٢٠٠١م، الطبعة الثانية، ج ٣، ص ٤٩٧؛ عبدالرحمن بن ابي بكر، السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ١٥٩؛ روح المعاني، ج ٢١، ص ٩٣.
١٨. الترمذي، ابو عيسى محمد بن عيسى، سنن الترمذي، تخريج صدقي جميل العطار، بيروت، دار الفكر، ١٤٢٢ق - ٢٠٠٢م، الطبعة الاولى (تك جلدی)، ص ٧٩٣؛ عبدالرحمن بن ابي بكر السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ٤٢.
١٩. صحيح البخاري، ص ١٠٣٥، كتاب النكاح، باب «لا يخلون رجل بامرأة الا ذو محرم»؛ صحيح مسلم، ص ٨٩٦، كتاب السلام، باب «تحريم الخلوة بالاجنبية والدخول عليها».
٢٠. همان، ج ٢١٧٣.
٢١. ابوالفراج الاصفهاني، الاغانى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق - ١٩٩٢م، الطبعة الثانية، ج ٢، ص ٢٤٩.
٢٢. همان، ج ٣، ص ٢٨-٤٥.
٢٣. همان، ج ٢، ص ١٩٦-٢٣٥.
٢٤. همان، ج ٣، ص ٤-١٠٤.
٢٥. همان، ج ٨، ص ٣٣٣-٣٣٩.
٢٦. مسعودي، علي بن حسين، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٧٨ش، ج ٣، ص ٧٧.
٢٧. ابن خنبل، احمد بن محمد، المسند، بيروت، دار صادر، بي تا، ج ٥، ص ٣٤٧.
٢٨. الاغانى، ج ٨، ص ٣٣٩-٣٣٣.
٢٩. الزبير بن بكار، الاخبار الموقيات، تحقيق سامي مكى المعاني، قم، منشورات الشريف الرضي، ١٤١٦ق - ١٣٧٤ش، الطبعة الاولى، ص ٥٧٦؛ علي بن الحسين، المسعودي، مروج الذهب، ج ٣، ص ٤٥٤؛ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٨٦ق - ١٩٦٧م، الطبعة الثانية، ج ٢، ص ١٧٦.
٣٠. المتقي هندي، علاء الدين بن حسام الدين، كنز العمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق - ١٩٨٩م، ج ٤، ص ٣٩٣؛ محمد بن عيسى، الترمذي، ص ١٠٥٥؛ كتاب المناقب، باب «مناقب عمر بن الخطاب»، حديث ٣٧١١ (تك جلدی، ج بيروت).
٣١. مسلم بن حجاج القشيري، صحيح مسلم، ص ٩٧٧، كتاب فضائل الصحابة، باب «من فضائل عثمان ابن عفان»، حديث ٢٤٠٢.
٣٢. همان، حديث ٢٤٠١.
٣٣. احزاب: ٥٣.

٣٤. صحيح بخارى، ص ٧٤، كتاب الغسل، باب «إذا جامع ثم عاد و من دار على نسائه فى غسل واحد»، حديث ٢٦٨.
٣٥. همان، ص ١٠٠٦، كتاب النكاح، باب كثرة النساء، حديث ٥٠٦٨، و حديث ٥٢١٥؛ صحيح مسلم، ص ١٤٤، كتاب الحيض، باب «جواز نوم الجنب و...»، حديث ٣٠٩ با كمى تفاوت.
٣٦. سبحانى، جعفر، الحديث النبوى بين الراوية و الدراية، بيروت، دارالاضواء، ١٤٢٠ق-٢٠٠٠م، الطبعة الاولى، ص ٦٣٠.
٣٧. همان.
٣٨. القاضى عياض بن موسى، الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، تحقيق حسين عبدالحميد نيل، بيروت، شركة دارالارقيم بن ابى الارقيم، بى تا، ج ١، ص ١٠٥-١٠٦؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ٣، ص ٧١.
٣٩. صحيح مسلم، ص ١٥٦، كتاب الحيض، باب نسخ الماء من الماء و وجوب الغسل بالتقاء الختانين، حديث ٣٥٠ (تك جلدى، ج رياض).
٤٠. النووى، يحيى بن شرف، شرح صحيح مسلم، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ق - ١٩٨٧ م، بى جا، ج ٤، ص ٣٨.
٤١. صحيح بخارى، ص ٤٨٩-٤٨٨، كتاب الهبة، باب «من اهدى الى صاحبه»، حديث ٢٥٨١؛ صحيح مسلم، ص ٩٩٠، كتاب فضائل الصحابة، باب «فى فضل عيشة»، حديث ٢٤٤٢؛ النسائى، ابو عبدالرحمن محمد بن شعيب بن على، سنن النسائى، رياض، بيت الافكار الدولية، بى تا، ص ٤١٦، كتاب عشرة النساء، باب «حب الرجل بعض نسائه اكثر من بعض»، ح ٣٩٤٤.
٤٢. نساء: ٣.
٤٣. المسند، ج ٢، ص ٣٤٧.
٤٤. همان، ص ٤٧١.
٤٥. سنن ابى داود، ص ٣٩٥، كتاب النكاح، باب «فى القسمة بين النساء»؛ عبدالله بن عبدالرحمن، الدارمى، سنن الدارمى، بيروت، دارالفكر، بى تا، ج ٢، ص ١٤٣، كتاب النكاح، باب «فى العدل بين النساء».
٤٦. الخطيب التبريزى، محمد بن عبدالله، مشكاة الانوار، تحقيق جمال عيتانى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق-٢٠٠٢م، الطبعة الاولى، مجلد ١-٢، ص ٥٩٣.
٤٧. همان؛ محمد بن عيسى بن سورة، الترمذى، سنن الترمذى، ص ٣٤٧، كتاب النكاح، باب «ما جاء فى التسوية بين الضرائر»، ح ١١٤٣.
٤٨. نساء: ٣.
٤٩. صحيح مسلم، ص ٩٦١، كتاب الفضائل، باب «وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذكره من معاش الدنيا على سبيل الراى»، ح ٢٣٦٣-٢٣٦١؛ ابو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه، سنن ابن ماجه، ص ٥٧٢-٥٧٣؛ كتاب الرهون، باب «تلقيح النخل»، ح ٢٤٧٠-٢٤٧١؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ١، ص ١٤٢ و ج ٦، ص ١٢٣.
٥٠. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، ترجمه محمد سپهرى، تهران، مؤسسه انتشارات اميركبير، ١٣٧٤ش، چاپ اول، ج ١، ص ٥١١.
٥١. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ١٧، ص ١٧٦.

طرح

سال پنجم - شماره ٢٠ - زمستان ١٣٨٥

١٢٤

٥٢. صحيح بخارى، ص ٩٠، كتاب الصلوة، باب «كيف فرضت الصلوة فى الاسراء»، ح ٣٤٩ و ص ٣١٥، كتاب الحج، باب «ما جاء فى زمزم»، حديث ١٦٣٦ و ص ٤٣٧ ح ٣٣٤٢؛ مسلم بن حجاج قشيري، صحيح مسلم، ص ٩٠، كتاب الايمان، باب «الاسراء بر رسول الله ﷺ»، ح ١٦٣.
٥٣. صحيح مسلم، ص ٩١، كتاب الايمان، باب «الاسراء برسول الله ﷺ»، ح ١٦٢.
٥٤. الصابونى، محمدعلى، النبوة و الانبياء، بيروت، دارالقلم، ١٤٠٩ق، الطبعة الرابعة، ص ٢٨٥.
٥٥. نجمى، محمدصادق، سيرى در صحیحين، دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٧٩ش، بى جا، ٢٢٤؛ الطباطبائى، محمدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤٢١ق، الطبعة السادسة، ج ٢٠، ص ٧٣٥.
٥٦. همان منبع.
٥٧. همان منبع.
٥٨. نحل: ٩٩.

٥٩. العاملى، جعفر مرتضى، الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ، بيروت، دارالسيرة، بى تا، ج ٢، ص ٨٨.

٦٠. همان منبع.

٦١. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ٢، ص ٨٦-٨٧.

٦٢. جلال الدين، السيوطى، الدر المنثور، ج ٦ ص ٣٤٣؛ روح المعاني، ج ٣٠، ص ١٦٧؛ تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٥٢٤؛ علاءالدين على بن محمد بن ابراهيم، البغدادي، تفسير الخازن، بيروت، دار الفكر، ١٣٩٩ق، ج ٤، ص ٢٤٦؛ مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٧١ ق، چاپ دهم، ج ٢٧، ص ١٢١-١٢٢؛ محمد حسين، طباطبائى، تفسير الميزان، ج ٢٠، ص ٧٢٧؛ الطبرسى، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٥ق-١٩٩٥م، ج ١٠، ص ٧٧٠؛ فيض كاشانى، ملامحسن، الصافي فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات بى تا، ج ٥، ص ٣٤٣؛ ابو محمد حسين مسعود الفراء (متوفى ١٠ هـ)، البغوى، ابو محمد حسين بن مسعود الفراء معالم التنزيل فى تفسير القرآن، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٥ق، ج ٥، ص ٥٩٢.
- ٦٤ طه: ٢٦.

٦٥. تفسير مجمع البيان، ج ١٠، ص ٧٧٠؛ تفسير الصافي، ج ٥، ص ٣٤٣؛ رازى، فخرالدين، التفسير الكبير، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٣ق-٢٠٠٢م، ج ٢٢، ص ٣؛ ملافتح الله، كاشانى، منهج الصادقين، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٣٤ ش، چاپ سوم، ج ١٠، ص ٢٨١.
٦٦. صحيح بخارى، ص ٤٢٦ كتاب بدءالخلق، باب «صفة ابليس و جنوده»، ح ٣٢٤٨ و ص ٤٠٩، كتاب الجزية و المواعدة، باب «هل يعفى عن الذمى اذا سحر»، ح ٣١٧٥، ١١٢٨، كتاب الطب، باب السحر، ح ٥٧٦٣ و ص ١١٢٩، باب «هل يستخرج السحر»، ح ٥٧٦٥ و ج ٥٧٦٦ و ص ١١٧٢، كتاب الادب، باب «قول الله تعالى: ان الله يامر بالعدل و الاحسان»، ج ٥٠٦٣؛ صحيح مسلم، ص ٩٠٠، كتاب السلام، باب «السحر»، ح ٢١٨٩.

٦٧. عبدالرحمن بن ابى بكر، سيوطى، الدر المنثور، ج ٦ ص ٤١٨؛ اسماعيل بن عمر، ابن كثير (متوفى ٧٧٤ ق)، تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٥٧٤؛ ابو محمد حسين بن مسعود الفراء البغوى، معالم التنزيل، ج ٥، ص ٥٥٣؛ ملامحسن، فيض كاشانى، تفسير الصافي، ج ٥، ص ٣٩٦؛ محمد بن احمد، القرطبى، تفسير

القرطبي، ج ٢٠، ص ١٧٣؛ بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلمية، ١٣٩٤ق-١٣٥٣ش، ج ٤، ص ٥٢٩.
 ٦٨ شهاب الدين السيد محمود، أوسى، روح المعاني، ج ٣٠، ص ٢٨٣.
 ٦٩ تفسير نمونه، ج ٢٧، ص ٤٥٤.
 ٧٠ فرقان: ٨.
 ٧١ الحسنى، هاشم معروف، دراسات في الكافي و الصحيح البخارى، ص ٢٢٧.
 ٧٢ مائده: ٦٧.

٧٣ طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن بن على، تفسير التبيان الجامع لعلوم القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير العاملى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا، ج ١٠، ص ٣٨٤.
 ٧٤ الحسنى، هاشم معروف، سيرة المصطفى، بيروت، دارالقلم، ١٩٨١م، الطبعة الثالثة، ص ٢٩٠.
 ٧٥ مصطفى، حسين، الاسرائيليات في التراث الاسلامى، بى جا، بى تا، ص ١١٧-١١٨.
 ٧٦ صحيح بخارى، ص ١٠٠٠، كتاب فضائل القرآن، باب «تسيان القرآن»، ح ٥٠٣٨ و ح ٥٠٣٧؛ صحيح مسلم، ص ٣٠٩، كتاب الصلوة، باب «الامر بتعهد القرآن و كراهة قول نسيت آية كذا و جواز قول انسيتهما» ح ٧٨٨. (تك جلدى، چاپ رياض).
 ٧٧ صحيح بخارى، ص ١٠٠٠، كتاب فضائل القرآن، باب «من لم ير باسأ ان يقول...»، ح ٥٠٤٢، كتاب الشهادات، باب «شهادة الاعمى»، ح ٢٦٥٥.
 ٧٨ اعلى: ٧.

٧٩ قيامت: ١٩-١٦.

٨٠ طه: ١١٤.

٨١ شعراء: ١٩١-١٩٥.

٨٢ فضل بن حسن، طبرسى، مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٧٥؛ محمود بن عمر، زمخشري، الكشاف، ج ٤، ص ٢٤٣؛ محمد حسين، طباطبايى، الميزان، ج ٢٠، ص ٣٩٠؛ عبدالرحمن بن ابى بكر، سيوطى، الدر المنثور، ج ٤، ص ٣٣٩.

٨٣ صحيح بخارى، ص ٩٩٩، كتاب فضائل القرآن، باب «استذكار القرآن و تعاهده»، ح ٥٠٣٢ و ح ٥٠٣٣؛ صحيح مسلم، ص ٣١٠، كتاب الصلوة، باب «الامر بتعهد القرآن و...»، ح ٧٩١.

٨٤ صحيح بخارى، ص ٩٩٤، كتاب فضائل القرآن، باب «كان جبرئيل يعرض القرآن على النبى ﷺ»؛ سنن ابن ماجه، ص ٥٤٢؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ٤، ص ٢٨٢ و ج ١، ص ٤٠٥.

٨٥ عسكرى، سيد مرتضى، القرآن الكريم و روايات المدرستين، بيروت، شركة التوحيد للنشر ١٤١٥ق-١٩٩٥م، الطبعة الاولى، ج ١، ص ١٤١.

٨٦ همان، ج ٢، ص ١١٢-١١٣.

طهر

سال پنجم - شماره ٢٠ - زمستان ١٣٨٥

١٢٤